

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین  
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بنا شد این تنبیه را متعرض بشویم که آیا بلوغ ثواب به واسطه‌ی فتوای فقیه آیا مشمول  
اخبار من بلغ می‌شود یا نه؟ ولی قبل از این تنبیه، تنبیه دیگری لازم است مطرح کنیم که  
او علاوه بر این که خودش مطلب مهمی است در این باب، مقدمه‌ی تصدیقه‌ی برای این  
بحث هم هست؛ و آن این است که آیا برای بلوغ ثواب لازم است که آن خبر دالّ بر ثواب  
به نحو دلالت منطوقیه دلالت کند بر ثواب؟ یا اگر نه، به دلالت التزام هم دلالت کرد  
کفایت می‌کند؟ محقق خوئی در دراسات صریحاً و در مصباح به طور اشاره فرموده‌اند که  
فرقی نمی‌کند «أنّ البلوغ المذكور فی الأخبار لا يختص بالبلوغ بالدلالة المطابقة بل یعم  
البلوغ بالدلالة الالتزامية»؛ نتیجه‌ی این حرف کجا ظاهر می‌شود؟ این است که ما بسیاری  
از روایات داریم که ثوابی برای عملی ذکر نشده در آن، اما امر شده یا دلالت بر استحباب  
شده و ضعیف هم هست ولی نگفته فلان ثواب را دارد، همین گفته مثلاً فرموده است که  
«عند المنام يستحب الوضوء» یا «وضئ عند المنام» سندش تمام نیست ولی می‌گوید  
وقتی می‌خواهی بخوابی وضو بگیر، نگفته اگر وضو بگیری برای منام چه ثوابی دارد، امر  
کرده است که حمل بر استحباب می‌شود این امر یا به ماده‌ی استحباب فرموده يستحب و  
یا فرموده یجب؛ آیا این‌ها هم مشمول اخبار من بلغ هست؟ محقق خوئی می‌فرموده: بله،  
فرموده است که: «فلو دلّ خبر ضعیف علی وجوب عمل او استحبابه لثبت استحبابه و  
ذلک لأنّ الإخبار عن استحباب شیءٍ إخبار عن ترتب الثواب علیه» چون این که می‌گوید  
«وضئ عند النوم» ولو سندش ناتمام است این به دلالت التزام می‌گوید این ثواب دارد؛  
پس وقتی گفت به دلالت التزام ثواب دارد «بلغنی الثواب علی هذا الوضوء» پس مشمول  
اخبار من بلغ می‌شود. بنابراین این خیلی مطلب مهمی است که ما بینیم این چنین هست؟  
چون بسیاری از موارد در فقه، در روایات ما این طور نیست که ثواب خاصی ذکر شده  
باشد؛ هم چنین فقها که خیلی جاها فتوا به استحباب دادند نگفتند ثواب دارد، مثلاً در شرایع  
نگاه می‌کنیم در باب مندوباتش در هر کتابی و در هر بابی مندوباتش را هم ذکر فرموده،  
خیلی از مندوباتی که ایشان ذکر فرموده ما سند یا روایتی برای او نداریم، ثواب خاصی  
هم ایشان ذکر نفرموده، فرموده این‌ها مندوب است؛ آیا این می‌تواند مستند واقع بشود  
برای فقیه آخر که بگوید این مشمول اخبار من بلغ می‌شود فتوا به استحباب بدهد بنابر  
قول کسانی که می‌گویند تسامح در ادله‌ی سنن است و این جا بگوییم مستحب است، یا  
بگوییم بله این جا ثوابی به دلالت التزام دلالت شده بگوییم بله آن ثواب وجود دارد، این را  
می‌توانیم بگوییم یا نه؟ در این جا دو مناقشه وجود دارد در این قول که این مطلب بخواید  
گفته بشود؛ مناقشه‌ی اول این است که...

س: ببخشید تفاوت این بحث با آن تنبیه اول چه هست؟ چون از تنبیه اول از تنبیهاات اخبار  
من بلغ همین تنبیه را ذکر فرمودید که آیا مفاد این اخبار شامل ثواب به نحو دلالت

منطوقی است یا اعم از منطوق و مفهوم است؟ بعد آن جا مثال هم به همین زدید که ثواب را ذکر نکرده فقط گفته مستحب است.

ج: اگر این را بحث، من یادم نبود این را مطرح کردیم اگر باشد همان است ولو حالا شاید این مطالبش با آن فرق کند، اگر گفتیم آن جا این همین است.

به دو بیان ممکن است این جا مناقشه بشود، بیان اول این است که در این مواردی که اخبار به استحباب می دهد، دلالت بر استحباب می کند، این جا بلوغ ثواب یا سماع ثواب که در روایت هشام بود «مشکوک الصدق» یا «معلوم عدم صدقه» است. چون نشنیدیم ثواب را که «سمع ثواب» که مسلّم ما نشنیدیم ثواب را، آن که این جا مطلع شدیم از آن عبارت از لفظ استحباب است، حالا اگر از سماع هم یک مقداری تعدی بکنیم بگوئیم موضوعیت ندارد اما دیگر تعدی نمی توانیم بکنیم به جایی که نه خواندیم و نه دیدیم بلکه خودمان به خاطر ملازمه از این منتقل به آن شدیم. و اما بلوغ هم صادق نیست چون بلغنی این جا لم یبلغنی، آن که بلغنی استحباب است، آن که بلغنی وجوب است منتها من چون خودم بین وجوب و استحباب و استحقاق الثواب ملازمه می بینم از علم به این علم به او پیدا می کنم؛ اما نمی توانم بگویم بلغنی زیّد که ثواب دارد در این جا. مثلاً اگر کسی گفت که الان روز است، این آیا اخبار کرده به این که خورشید طالع است یا ما چون می دانیم بین روز و طلوع خورشید ملازمه هست ذهن مان از این لازم به آن لازم منتقل می شود؟ این جا می توانیم بگوئیم که او گفت به شما که الان خورشید طلوع کرد؟ می گوئیم نه او نگفت، می گوید از کجا پس فهمیدی با این که او نگفت؟ می گوئیم یک حرفی زد که لازمه ی آن حرف این است. گاهی ممکن است در این لازمه ها خود مخبر و مبلغ اصلاً توجه نداشته باشد یا قائل به عدم باشد، خیال می کند ملازمه نیست یا ملازم بین وجود این و عدم آن است؛ حتماً در مواردی که لزوم بین مخبر و بین آن امر لازم اگر لزوم غیر بین باشد و یک استدلال عقلی و دقیقی بین این و آن و این ملازمه هست قطعاً در آن جا صادق نیست که آن بلغنی یا ابلغنی، بلکه این جا ما به واسطه ی آن برهان از این به آن پی بردیم. آن جایی هم که لزوم غیر بین است بالمعنی الاعم باشد آن جا هم همین جور است. اما آن جایی که لزوم بین بالمعنی الاخص باشد، یعنی جوری است که هر کس این را می شنود آن هم در ذهنش متبلور می شود، لزوم خیلی بین بالمعنی الاخص است یعنی احتیاج به تأمل و نظر ندارد، به صرف این که ملزوم را شنید لازم در ذهنش می آید، لازم را شنید ملزوم در ذهنش می آید. این جا یک مقداری، آن دوتا محل تردید اصلاً شاید نباشد چون این جا بلوغ صادق نیست، این قسم اخیر که در این دلالت التزامیه محقق می شود این یک محل اختلاف است، بعضی از اصولیون گفتند این هم جزء مدالیل لفظیه هست و این لفظ دلالت بر این می کند و این جزء ظهورات است این هم، فلذا مشمول حرف ظهورات، ادله ی ظهور می شود و حجت است. و نمی شود در این موارد چون لزومش بین بالمعنی الاخص است نمی شود گفت متکلم و مخبر توجه به این نداشته، این را نمی شود گفت. مثلاً اگر گفت که زید از این در خارج شد، این دلالت التزام دارد که این در مفتوح بوده دیگر، این دیگر لزومش بین بالمعنی الاخص است دیگر، آن وقت می شود بگوئیم که ایشان اخبار کرد که زید از این در خارج شد ولی اخبار نکرد که این در باز است؟ یا نه، این جا هم می شود گفت که نه اخبار کرده این که خارج شد، او و ما خودمان می فهمیم آن هم هست اما او به آن توجه نداشت نخواست از آن اخبار بکند ولو می داند هم، در ذهن طرف این خواهد آمد اما او اخبار کرده از آن یا نه، می گوید من آن را نگفتم، البته بین گفتن و نگفتن و خبر دادن و خبر ندادن تفاوت است، ممکن است بگوئیم نگفتی ولی خبر دادی، تنطق به او نکردی ولی اخبار کردی یعنی پرده از روی او هم برداشتی. این موردش محل تردید

است که آیا در جایی که لزوم بین بالمعنی الاخص هست آیا در این جا بلوغ صادق هست یا نه؟ حالا اگر بگوییم صادق است آیا بین استحباب و بین وجوب و ثواب آیا ملازمه‌ای بالمعنی الاخص است که اگر این را انجام دادی حتماً ثواب داری؟ یا این که نه، ملازمه‌ی بالمعنی الاخص نیست؟ بله اگر این را انجام دادی به قصد این که مولا گفته است استحقاق ثواب پیدا می‌کنی، اما حالا حتماً ثوابی وجود دارد یا ثوابی وجود ندارد، ثواب می‌دهد یا نمی‌دهد؟ آن تفضل او هست، او از خارج ما می‌دانیم، روی اخبارات دیگر می‌دانیم به این که بله او کریمی است که در جایی که استحقاق باشد عطاء خواهد فرمود، چون این استحقاق در این جا معنایش این نیست که اگر ندهد ظلم است، یعنی اگر بدهد در محلس واقع شده. این که می‌گوییم ما استحقاق ثواب داریم معنایش این نیست که یک حق است که اگر خدای متعال ثواب ندهد ظلم به ما کرده، بله اگر وعده کرد خلف وعده قبیح است اما اگر نه وعده نکرده فرموده این ثواب دارد، این مستحب است من می‌خواهم، این کار واجب است من می‌خواهم، همین مقدار فرموده باشد، وعده‌ای نداده باشد، بله این جا عقل می‌گوید که استحقاق پیدا می‌کنی چون در مقام اطاعت مولا برآمدی استحقاق داری، یعنی اگر او پاداش بدهد فی محله است، درست است، حسن است، اما اگر نداد چی؟ ظلمی نکرده؛ وقتی وعده هم نکرده باشد ظلمی نکرده. بنابراین چون این چنین است متوقف بر این معانی است ممکن است بگوییم که دلالتش لزوم بالمعنی الاخص نیست ولو این که ما متوجه می‌شویم ولو این که بگوییم حجت است، مثبتات امارات حجت است و می‌توانیم چیزی که طریق بر آن هست طریق بر آن هم هست اما کلمه‌ی بلوغ صادق است بلغنی این مطلب؟ نه آن چیزی که بلغنی، آن ملزوم بود، این لازم خودم کشفش کردم به خاطر این ارتباط بین آن لازم و آن ملزوم که در ذهن مغروس بود؛ بنابراین این انسان چیزی را مطلع می‌شود به ذهنش جرقه می‌زند از توجه به یک چیزی این جا غلط است که بگوید بلغنی آن، بله این جا درست بگوید توجه به آن کردم.

س: ببخشید عرف الان از خود استحباب همین الان هم چیز کنیم چیزی جز ثواب نمی‌فهمد و یک قرینه که این جا با هم ملازمه‌شان خیلی روشن و آشکار است این است که به این ادله بر استحباب تمسک شده، تسامح ادله‌ی سنن یعنی اصلاً این بلوغ ثواب را شامل مستحبات دانسته‌اند که گفتند اصلاً آن‌ها را حجت می‌کند ادله‌ی ضعیف‌السند، اخباری که در آن جا استحباب.....

ج: ببینید این مقطع اخیر کلام حقیر را توجه فرموده باشید جواب این سخن شما هست. ببینید حرف این است که بلوغ صادق است یا نه؟ و الا از این به آن می‌توانیم استدلال کنیم، بله، چون علم به این، علم به این برای ما می‌آورد به خاطر این که ملازمه بین‌شان هست.

س: حاج آقا ظاهراً بین به معنای اخص هم هست.

ج: علم به این، علم به آن برای ما می‌آورد فلذا می‌گوییم مثبتات امارات چه هست؟ می‌گوییم حجت است مثلاً، می‌گوییم مثبتات امارات وقتی طریق بشود بر این مثبتاتش هم حجت است؛ اما نه از باب این که آن فائل خبر داده به این یا بلغک؛ بلوغ یک مبلغ می‌خواهد، نه، او اصلاً این مطلب را به من تبلیغ نکرد، به من نرساند؛ بله حرفی را زد که من خودم از آن حرف استنباط می‌کنم این را، چرا؟ برای خاطر این که توجه به آن ملازمه دارم که حالا آن ملازمه یا ملازمه‌ی غیر بین است یا ملازمه‌ی بین بالمعنی الاعم است یا ملازمه‌ی بین بالمعنی الاخص است که این‌ها فرقی این است در سرعت انتقال ذهن من

به آن لازم متفاوت است؛ اما بالاخره حرف سر این است که او این مطلب را به من رساند یا این که من، او ملزوم را به من رساند؟ آن که بلغنی آن ملزوم بود که بلغنی، انتقال ذهن من به لازم این کار خود من بود، کار نفس خود من بود در اثر اطلاعی که به ملازمه‌ی بین آن ملزوم و این لازم دارد منتقل می‌شود، استنباط می‌کند که پس این هم وجود دارد اما این لم یبلغنی. اگر کسی بلغنی گفت که آقا زد رو به قبله ایستاده است، او که بلغنی این که رو به قبله ایستاده است ولو این که من الان می‌فهمم پس پشتش هم به نقطه‌ی مقابل قبله است، این را می‌فهمم اما دیگر آن لم یبلغنی این که او پشتش به نقطه‌ی مقابل قبله است، این دیگر لم یبلغنی هذا، آن که بلغنی آن مطلب است ذهن من این را هم متوجه می‌شود.

س: اگر بین بالامعنی الاخص باشد قبول دارید که بلوغ صدق می‌کند؟

ج: نه، همان جا هم می‌خواهیم بگوییم بلوغ....

س: ظاهراً همین‌طور است، یعنی بین بالمعنی الاخص که باشد چون در مفاهیم هم مشهور همین می‌گویند، می‌گویند اگر بین بالمعنی الاخص باشد جزء ظواهر محسوب می‌شود....

ج: نه ظواهر باشد ولی بلغ....

س: وقتی جزء ظواهر باشد دیگر صدق بلوغ می‌کند؛ وقتی ظواهر کلامش این باشد و من به دلالت بین بالمعنی الاخص استفاده کرده باشم این بلوغ صدق می‌کند؛ الان عرف هم می‌گویند ترجمه بکند استحباب را، می‌گویند استحباب یعنی چیزی که، مستحب است یعنی چی؟ یعنی ثواب دارد، یعنی آن قدر برای‌شان لزوم بین بالمعنی الاخص است که این‌ها را مرادف هم ترجمه می‌کنند. حالا اگر ما دقت بخواهیم به خرج بدهیم این دقت ظاهراً در عرف نیست که بگوییم که آن را با توجه کشف می‌کنیم اصلاً آن‌ها آن را مرادف معنی می‌کنند.

س: اگر مولا امر به ملزوم بکند ما لازم را نیاوریم آیا تویخ می‌شویم یا نمی‌شویم؟ یعنی آن امر روی لازم هم آمده یا نیامده؟

ج: اگر امر به؟

س: ملزوم بکند و ما لازم را نیاوریم در نیاوردن این لازم آیا تویخ می‌شویم یا نمی‌شویم؟ یعنی بین بالمعنی الاخص....

ج: یعنی چه لازم را نیاوریم؟

س: مثلاً مولا لازم را اطاعت نکنیم، مثلاً می‌گوید چایی می‌خواهم ولی من قند را نیاورم، می‌تواند من را تویخ کند که چرا قند نیاوردی؟ چون امر من رفته روی ملزوم ولی لازم را هم با بین بالمعنی الاخص از تو خواستم....

ج: نه، ببینید گفتیم باز دو باب است، شما وقتی که می‌گوید چایی بیاور اگر به خدمت شما عرض شود که دیابت نداشته باشد و فلان و این‌ها می‌فهمیم قند هم باید برایش ببریم، یعنی چرا؟ چون می‌فهمیم او هم مطلوبش است و هر وقت مطلوب مولا برای ما کشف

شد عقل می‌گوید باید چه کار کنیم؟ باید اطاعت کنیم. اما درست است بگوئید بلغنی که گفت بلغنی این که او به خدمت شما مطلوبش آوردن قند است؟ این را می‌خواهیم بگوئیم، اما این که شما اطلاع از محبوبیت پیدا کردی، از مطلوبیت پیدا کردی، اطلاع پیدا کردی؛ ببینید فرق است بین اطلاع و بلوغ، فلذا در ما نحن فیه اگر کسی اطلاع پیدا نکرد، لم يبلغه، بلوغ پیدا نکرد، خودش نشست یک محاسباتی کرد گفت باید این مثلاً ثواب داشته باشد یا احتمال ثواب در ذهنش آمد رفت انجام داد، این روایت شاملش می‌شود؟

س: پیچیده باشد نمی‌شود....

س: نه دیگر چون....

ج: هان، چون بلغنی گفته، من بلغه، اشکال در این است که آیا عنوان بلوغ در این موارد صادق است یا صادق نیست؟ ممکن است حجت باشد در مواردی، بله به خاطر این که کشف می‌کند که مطلوب مولا هست، مطلوب مولا را انسان از هر راهی بفهمد که این مطلوبیت برای مولا دارد عقلش می‌گوید باید تحرک بورزی به سوی آن مطلوب مولا و آن را انجام بدهی. اما صحبت سر این است که عنوان بلوغ این جا صادق است یا عنوان بلوغ صادق نیست؟

س: ظاهر کلام شخصی که می‌فرماید این است چطور بلوغ صادق نباشد؟ فرض این است که با دلالت بین بالمعنی الاخص ظاهر کلامش همین است، وقتی ظاهر کلامش همین شد بین بالمعنی الاخص شد یعنی ظاهر کلامش هست دیگر، وقتی ظاهر کلامش شد دیگر نمی‌توانیم بگوئیم بلوغ صدق نمی‌کند، عرفاً این دوتا با هم ملازم‌اند....

ج: نه، ما می‌خواهیم بگوئیم ظاهر هم نیست به این معنا که ظاهر کلامش نیست؛ بله لازمه‌ی کلامی است که به ذهن می‌آید اما کلام ظهور در او ندارد، مگر این که در مواردی که قرینه بر کنائیت باشد که ملزوم را می‌گوید کنایه از او می‌خواهد بزند می‌گوید زید کثیر الرماد ظهور اصلاً دارد در چی؟ در سخاوتمندی‌اش. این کنایه‌ی از او دارد می‌زند، اصلاً این قالب برای اراده‌ی او هست، برای آن است که او را بفهماند، نمی‌خواهد مدلول مطابقی را اصلاً بفهماند، این معبری است برای او، قرینه است....

س: چون مفاهیم هم مفهوم ظهور ندارد؟

ج: بله؟

س: مفاهیم معنای ظهور ندارد، مفهوم مخالف ظهور دارد یا ندارد؟

ج: نه آن جا چرا، نه نه نه، آن به خاطر این جهت نیست.

س: چرا نیست؟

ج: هر جا مفهوم می‌گوئیم به خاطر این است که متکلم لفظی را به کار برده تا آن را بفهماند، اصلاً آن شرطیه را که می‌آورد برای این دارد می‌آورد آن شرطیه را که تعلیق کند که تعلیق دلالت کند بر او، اصلاً دارد این را می‌آورد برای این که او را ابلاغ کند، به ذهن من منتقل کند، این جا اصلاً می‌خواهد به ذهن من ابلاغ کند به من این مطلب را با مفهوم، او می‌آورد این قید را برای این جهت می‌آورد آن جا؛ و الا اگر نه، شما آن قید را نیاورده شما

یک مقدماتی خودت تنظیم می‌کنی از آن مقدمات پی می‌بری...

س: نه نه بیّن، اگر بیّن بالمعنی الاخص باشد چه او غرض اصلی‌اش ....

ج: در بیّن بالمعنی الاخص هم همین، ببینید در بیّن بالمعنی الاخص هم همین است که ذهن شما استنباط می‌کند، منتها چون بیّنه است به سرعت، دیگر فاصله نمی‌شود، تأنی نمی‌خواهد، نظر نمی‌خواهد، فوراً منتقل می‌شود اما شما داری این کار را می‌کنی نه این که او ابلاغ، او به شما گفته، او به من آن حرف را زده ولی من از این حرف یک معنای دیگر هم فهمیدم. او گفت «زید خرج من هذا الباب» فهمیدم پس «هذا الباب مفتوح» او به من گفت مفتوح، او بلغنی که مفتوح؟ نه، او یک چیز دیگر به من بلغنی و این‌ها.

س: این بلوغ مع الواسطه است دیگه استاد، این بلوغ مع الواسطه است؛ یعنی ما قرار نیست که بلوغ را فقط با بدون واسطه بفهمیم. این بلوغ مع الواسطه است.

ج: بلوغ مع الواسطه یعنی مثل اخبار مسلسل است. این به آن، آن به آن گفته، بالاخره، به این می‌گویند بلوغ مع الواسطه؛ اما این جا، این جا بلوغ نیست اصلاً، این جا مطلع شدن است. انتقال به او است نه بلغنی، بلغ یعنی چیزی از جایی آوردند به من رساندند؟ نه، این، آن مطلب را رساندند. من از این مطلب رسیده شده و بالغ، چیز دیگری را استنباط کردم و کشف کردم.

س: حاج آقا، حضرت عالی بلوغ را ظاهراً به معنای تفوه می‌گیرید

ج: نه، به معنای تفوه نمی‌گیرم. گفتیم فرق است، تصریح کردیم به این که فرق است بین تفوه و این؛ بله

س: حاج آقا، چیزی که حضرت عالی تفصیل می‌کنید حالا از لحاظ لغوی شاید یک کار لغوی بخواهد که آقا بلوغ حتماً آن چیزی است که دقیقاً به زبان و نطق آمده باشد یا نه این دلالت بالمعنی الاخصی که صریح، بدون تأمل به ذهن منتقل می‌شود هم عرفاً بلوغ صدق می‌کند؟ اگر عرفاً بلوغ صدق کند چه اشکالی دارد؟

ج: اگر صدق کند اشکال ندارد. انما الکلام در صدق آن است.

س: حاج آقا ببخشید، حتی اگر گفتید که لازم بیّن بالمعنی الاخص، ... لسان روایت من بلغ نه آن ثوابی که

ج: آهان؛ بله این بیان دوم است. این اشکال دوم است؛ اشکال دوم این است که

س: ... مولوی هم هست این وسط که اصلاً از استحباب به ثواب اصلاً می‌شود پی برد؟

ج: چرا نشود؟

س: بعضی از چیزهایی که محبوب مولا است به خاطر فوائد دنیویه است. اصلاً لزوم هم ندارد؛ امر کرده به خاطر فوائد دنیویه آن،

ج: بله، هر چیزی که امر کرده به خاطر فوائد دنیویه‌اش، ظاهر این است که اخرویه آن هم ثواب دارد. چون ...، اگر به قصد اطاعتش بروی بیاوری، آن مصالحش است، آن ثواب

برای آن مصالح نیست. مصالح غیر از ثواب است؛ یعنی این کاری که انجام می‌دهی این فعل یک مصلحتی دارد، آن بله، گیر شما هم می‌آید؛ اما این که به عنوان اطاعت او آوردید، این هم که می‌گویید مستحب ثواب دارد؛ یعنی اگر بروی به قصد این که مولا گفته بیاوری، به عنوان اطاعت بیاوری، این استحقاق ثواب قهراً دارد دیگه،

س: استاد، الغاء خصوصیت عرفیه نمی‌شود کرد؟

ج: بله؟

س: الغاء خصوصیت عرفیه، بگویم عرف می‌گوید فرقی نمی‌کند که بلغ مطابقاً یا بلغ التزاماً؟

ج: نه، اصلاً بلغ التزاماً قبول می‌گوییم... اشکال دارد.

س: الغاء خصوصیت می‌کند.

ج: آهان، یعنی بگویم بلوغ نیست، بلوغ صادق نیست،

س: بله، بله،

ج: نه، چون همین طور که گفتیم ما چه می‌دانیم علت این که شارع این حرف را دارد می‌زند شاید چون در آن حیطة دارد می‌بیند، در آن حوزه دارد می‌بیند. فلذا چون

س: عرف، این دلالت‌های عقلی که شما می‌فرمایید عرف

ج: نه، این‌ها دلالت عقلی نیست؛ این می‌گوید چرا، این یک چیزهایی است که در خود عرف هم رائج است؛ یعنی این تدبیرها را می‌کنند. می‌گوید لعلّ برای این باشد. بارها هم عرض کردیم، ببینید عرف دقّی در این جاها معتبر است نه عرف مسامحه که خودش هم دارد می‌گوید مسامحه می‌کنم. عرف دقّی کجا است؟ عرف دقّی آن جا است که وقتی دادگاه می‌رود، یک سندی می‌آورند، آن جا مو را از ماست می‌کشد، آن جا به فهم عرفی خودش، می‌گوید آقا این جا این جوری نوشته، اگر یک وصیت‌نامه‌ای است یا یک وقف‌نامه‌ای است، در آن جا وقتی می‌خواهد بگوید حالا حقّ من ضایع شده یا ضایع نشده، حالا ببیند آن جا چه جور دقت می‌کند به فهم عرفی خودش؟ آن معتبر است در باب استنتاج از الفاظ کتاب و سنت و این جور دقت‌ها در میان عرف هم هست. در آن... عرف دقّی

س: حاج آقا، چرا در آن بناءً علی حجت ... امارات چرا این کشف نمی‌شود

ج: بله؟

س: یک اشاره‌ای کردید که اگر هم مثبتات امارات حجت باشد باز هم

ج: بله، حجت مثبتات امارت، معنای آن صدق بلوغ نیست. اما در این روایات چیست؟ موضوع مان بلوغ است یا سَمِعَ هست، من سَمِعَ شیئاً من الثواب یا من بلغه شیءٌ من الثواب در این جا هست و این هر جا که حجت وجود دارد معنای آن این نیست که بلوغ هم صادق است. این، این‌ها بلوغ فرمودند. اگر شما بیاید بگویید، (حالا این تتمه حرف گذشته)

اگر شما بیاید بگویند ما از بلوغ الغاء خصوصیت می کنیم. مقصود این است که این اطلاع پیدا کند از این، یا احتمال آن در ذهنش منقح بشود؛ چون خبر غیر ثقه که اطلاع هم برای انسان درست نمی‌کند. فقط چه درست می‌کند؟ احتمال درست می‌کند. که لعلّ این جوری باشد چه لعلّ مستحب باشد، لعلّ ثواب داشته باشد. پس مقصود این است، این الغاء خصوصیت می‌شود. این بلوغ از باب طریقت گفته شده، موضوعیت خودش ندارد؛ یعنی اگر کسی احتمال ثوابی در ذهنش آمد، حالا بآیه وسیله کانت، به وسیله این باشد که یک مخبر غیرثقه‌ای آمده خبر داده یا به خاطر این که فتوای مجتهدی بر این بوده یا به خاطر این که خودش احتمالی در نفسش هست که لعلّ این ثواب داشته باشد.

س: دیگر این قدر الغاء خصوصیت نمی‌کند، فقط در همین حد که یک خبری برسد، حالا خبر این قدر دیگر

ج: اگر بنا است الغاء خصوصیت بکند دیگر کم و زیاد کردنش که دست ما نیست که،

س: نه عرفاً، می‌گوییم، عرف می‌گوید حالا چه مستقیم بگویند چه نوشته باشد مثلاً چه

ج: نوشته درست است. مسلم بلوغ یعنی کسی به جای این که شفاهاً بگوید حالا بنویسد. این هم بلغنی

س: شما آن جا هم بگوییم اگر نوشته می‌شود دایره‌اش را می‌توسعه بدهیم. نه یک حدی عرف قبول می‌کند.

ج: توسعه به چی؟ توسعه به چه بدهیم؟

س: کتابت الغاء خصوصیتی نیست؛ کتابت همان مصداق بلوغ است دیگر

ج: این هم می‌گوییم صادق است دیگر؛ می‌گوییم در بلغ، بلغ به واسطه کتابت هم بلوغ صادق است اما مسلم نمی‌توانیم بگوییم عنوان بلوغ کنایه‌ای از این است؛ یعنی فقهاء هم ملتزم نیستند که اگر شما همین جور آدم احتمال می‌دهد؛ شاید شبی پنج تا مثلاً فرض کنید که آیه‌الکرسی خواندن فلان ثواب را داشته باشد. چه کسی گفته که این می‌شود گفت که این مستحب است یا این را می‌دهند. موضوع این است که بلغک، این باید بلوغ صادق باشد پس این کنایه از این نیست و طریق به این نیست که یعنی در ذهن تو احتمال احداث شد، حادث شد، این را نمی‌خواهد بگوید. بنابراین آن که ظاهر این روایات مبارکات است این است که خود بلوغ و سماع و استماع در آن دخالت دارد.

س: استاد، امر به درایت در قرآن شده و از طرفی حجیت قرآن در من بلغ

ج: همین‌ها درایت است که داریم می‌گوییم دیگر، همین‌ها درایت در ... چه جور است

س: نه، در ادامه درایت همین کشف لوازم بشود؛ یعنی بمعنی الاخص آن، بمعنی الاعم آن و از طرفی قرآن من بلغ برای هر کسی که من بلغ حجت دارد...

ج: بله، درست است.

س: یعنی این لوازم اگر قرار بود لوازم بمعنی الاعم آن یا اخص آن حجت نباشد چه لزومی بر درایت بود و چه لزومی بر کشف آن معانی ثانویه‌اش

ج: باز همین حرف‌هایی که چند بار تکرار کردیم شما هم می‌فرمایید. گفتیم حجت غیر از بلوغ است. درایت برای این که به حجت‌ها بررسی و اما هر جا حجت است بلوغ صادق است؟ نه، می‌گوییم بلوغ صادق نیست؛ پس موضوع این اخبار درست نمی‌شود. درایت‌تان به درد می‌خورد که حجت را بفهمید، حجت‌های جاهای مختلف بفهمید. اما کلمه بلوغ صادق است یا نه؟ این محل تردید است که بلوغ هم حتی در مورد لزوم بین بالمعنی الاخص بگوییم این بلغنی این مطلب، این محل تردید است حداقل، اگر نفی نکنیم بالجزم محل تردید است که بگوییم بلغنی که این درب باز است. از کجا بلغک؟ این که گفت که این زید از این درب خارج شد. خروج او لازمه‌اش، لازمه بین بالمعنی الاخص آن این است که پس درب مفتوح است، باز است. یعنی باز بوده حین خروج او نه قبل و نه بعد از آن، حین خروج او باز بوده، بله این را آدم می‌فهمد. اما، اما این مطلب هم بلغک یا نه، آن که بلغک آن مطلب بود، این مطلب از آن در می‌آمد؟ از آن استفاده می‌شد؟ اما دیگه آن به من لم یبلغ، ظاهراً مطلب این است. بنابراین این تردید برای ما وجود دارد. و اشکال دوم و مطلب دوم این هست که

س: ...الغاء خصوصیت کنیم از بلوغ چرا شامل نشود؟

ج: بله؟

س: اگر الغاء خصوصیت کردیم چرا شامل

ج: اگر الغاء خصوصیت کنیم بله، ولی الغاء خصوصیت نمی‌توانیم بکنیم گفتیم.

مطلب دوم این است که همین طور که ایشان در ذهن شریف‌شان آمد، بزرگانی فرموده‌اند که مدلول اخبار من بلغ ثواب خاص است نه مطلق الثواب، «من بلغه شيء من الثواب على شيء من العمل» یا علی، علی الخیر و امثال این تعبیرات، «شئ من الثواب» یعنی یک چیزی از ثواب، یک نوعی از ثواب، به شما اگر بالغ شد برای عملی، وقتی آن عمل را انجام دادید اوتیه همان ثواب را به او می‌دهند که همین یکی از مقدماتی بود که محقق اصفهانی قدس سره از آن استفاده می‌کرد به این که نفس آن عمل با همان خصوصیتی که دارد داده می‌شود که آن چه بود؟ که به ذات عمل است نه العمل الانقیادی یا و الانقیاد، بر این دو تا نبود، بر ذات آن عمل بود. پس بنابراین این اشکال دوم این است که ما اگر استظهار کنیم از این روایات که یک ثواب ویژه است نه مطلق الثواب، آن چیزی که مستحب دلالت بر آن می‌کند مطلق الثواب است، آن هم استحقاق مطلق الثواب است اما چیست؟ نمی‌دانیم. اگر مثلاً فرمود هر کس که می‌خواهد زیارت امام حسین(س) مشرف بشود باید؛ یعنی مستحب است غسل کند، می‌فهمیم این غسل کردن یک ثوابی دارد، اما آن ثواب چیست حالا؟ نمی‌دانم.

س: اگر نگوید مستحب است، بگوید ثواب دارد، یعنی مستحب نباشد بگوید ثواب دارد، این جا چی؟ این جا

ج: حالا این فرغ آخر، حالا این جا این است که فعلاً آن به دلالت مطابقیه گفته ثواب دارد.

حالا این جا این است، این جا این است که دارد می‌گوید که این مستحب است. این مستحب است، کشف از ثواب خاص نمی‌کند. کشف می‌کند از ثواب مطلق و استحقاق ثواب مطلق.

س: آن شیء من الثواب که نمی‌خواهد نوع خاصی از ثواب را بگوید... یکی یک خبری شنیده که یک ... ثوابی دارد

ج: یعنی یک ثواب خاصی دیگه، یک ثواب خاصی نه جنس الثواب، گفته یک ثواب خاصی؛ مثلاً آمده گفته که فرض کنید که حورالعین به او می‌دهند، آمده گفته مثلاً چند تا کاخ بهشتی به او می‌دهند، آمده گفته مثلاً هم‌جوار با پیغمبر(ص) خواهد بود. این‌ها

س: با این می‌سازد که بگوید مثلاً «من فعل کذا فله ثواب» یک ثوابی دارد. حالا ثواب آن چه هست؟ خدا مشخص می‌کند برای او روز قیامت، اما می‌گوید که من بلغه ثواب، حالا یا شیء من الثواب، یعنی نوع خاصی

ج: ببینید این جا را با جای دیگری نگیرید.

س: نوع خاص این مصداق هست ولی تمام کلام که نیست؛ گاهی وقت‌ها ممکن است یک نوع خاصی از ثواب باشد گاهی وقت‌ها ممکن است بگوید ثواب دارد. این هم مفاد اخبار من بلغ است. من بلغه ثواب

ج: نه، ندارد «من بلغه ثواب علی عمل»، این ثواب با تنوین تنکیری هم که دارد یا شیء من الثواب که گفته است نه این که یک جنسش، یعنی یک ثواب خاصی، ثواب ویژه‌ای، من بلغه که یک ثواب ویژه‌ای دارد بلغه این، اما این که اصل این که یک ثوابی این جا استحقاق ثوابی هست این خارج از مدلول اخبار من بلغ فرمودند هست.

س: لازمه این حرف این است که وعده اگر به ثواب مطلق بود مشمول من بلغ نمی‌شد

ج: بله؟

س: لازمه این حرف این است که اگر یک وعده به ثواب مطلق بود، گفته بود این کار حسنه دارد. ثواب دارد، مشمول من بلغ نمی‌شود.

ج: بله

س: وعده استحقاق ثواب مطلق...

ج: آره، این بزرگان می‌گویند شامل نمی‌شود.

س: لازمه‌اش را هم می‌پذیرند؟ یعنی حتی در آن جا هم می‌پذیرند؟ بحث استحباب نه‌ها، بحث مطلق ثواب ... شامل نمی‌شود؟ ...یوم کذا فله الثواب، این جا شامل اخبار من بلغ نمی‌شود؟

ج: بله، می‌گوید ثواب خاص اخبار من بلغ.

فلذاست این بزرگان گفتند که کسانی که آمدند این اخبار را حمل بر ارشاد کردند که گفتند ثواب دارد، اشکال کردند گفتند این درست نیست، چون آن مرشد الهی که برای ما وجود دارد اصل الثواب است نه ثواب ویژه، عقل ما که حکم نمی‌کند کسی که برای یک کار خوب، برای مولا کاری انجام بدهد یک ثواب ویژه دارد. می‌گوید ثواب دارد ولی می‌گویند چون این مفاد این اخبار ثواب ویژه هست، پس نمی‌شود ارشادی باشد، مرشد الهی ندارد.

ارشاد در جایی است که یک مرشدُ الهی وجود داشته باشد، لو لا این ارشاد، حالا این توجه می‌دهیم ما ذهن‌مان به آن مرشدُ الهی موجود، ما در این موردی که این امر مستحب است یا واجب است، ثواب خاصی را نداریم مفروعُ عنه و مسلم تا این اخبار اشاره به او باشد. پس بنابراین و حال این که این اخبار دارد ثواب خاص را می‌گوید

س: ... علی ذلک، لانه... هذا العمل فيه الثواب

ج: نه، بین العمل و الثواب الخاص

س: نعم، ثواب الخاص

ج: ثواب الخاص؛ یعنی آن روایت ضعیف

س: ... من صلی رکعتین فله ثواب و جعل

ج: این فرمایش شماست که بله، البته هر ثوابی در واقع تشخص دارد چون ما لم یتشخص لم یوجد، چه فی الدنيا چه فی الآخرة، این معلوم است. هر ثوابی تشخصی دارد و تمیّزی دارد از، این درست است اما حرف سر این است که در مقام اثبات، آن روایتی که بالغ است و دارد به ما می‌رساند ثواب را، ثواب ویژه دارد می‌گوید یا یک ثواب عام و کلی دارد می‌گوید که آن ثواب عام و کلی البته وقتی در خارج بخواند محقق بشود یک ویژگی پیدا می‌کند که ممتاز عن سایر موجودات، اگر ما این جور استظهار کنیم که بزرگان کثیری این جور استظهار کردند از روایات که گفتند ثواب خاص است نه مطلق الثواب است. مدلول این روایات و این همان ثواب خاص هم داده می‌شود. همان ثواب خاص هم می‌گوید داده می‌شود. فلذاست این غیر از مبحث انقیاد هم هست. اگر در انقیاد... این هم خودش بعضی‌ها قرینه گرفتند برای این که این روایات انقیاد را نمی‌گوید چون در انقیاد اصل الثواب وجود دارد نه یک ثواب ویژه و خاص. اگر این جور استظهار کردیم از روایات، باز نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که وقتی یک روایتی دارد می‌گوید این مستحب است یا واجب است لا یدل علی ثواب خاص، ولو ما بگوییم بلوغ صادق است اما این بلوغ، بلوغ ثواب خاص نشد، بلوغ مطلق شد. ولی اگر بگوییم که نه، این روایات دارد می‌گوید «من بلغه شیء من الثواب» حالا یا بلغه ثوابٌ علی عمل، ثوابٌ، الثواب هم نگفته، می‌گوییم درست است. اگر گفته بود من بلغه ثواب علی عمل، این خوب بود، این جنس بود اما گفته ثوابٌ، این باید چه باشد؟ یعنی یک ثواب ویژه‌ای است. یک ثواب خاصی است. اگر بگوییم مدلول این اخبار ثواب خاص است یا لا اقل مردد باشد که ظهور اخبار در کدام است؟ در الثواب من بلغه، من بلغه ثواب علی عمل، این جوری اگر گفته بود، الف و لام داشت، الف و لام جنس داشت، من بلغه الثواب علی عمل، بله، ولی وقتی گفته من بلغه ثوابٌ، این هم مثل این که گفت جاء رجلٌ، این رجل مطلق نیست، یک رجل ویژه و خاصی مقصود است.

س: مگر این ثواب خاص امرش عظیم‌تر است؟ یعنی وقتی ثواب خاص ثابت می‌شود به او می‌دهند، مطلق ثواب به طریق اولی به او می‌دهند

ج: به چه دلیل؟

س: به خاطر این است که علی شیء من الثواب گفته شده

ج: به چه دلیل...

س: یعنی اگر بحث تفضل و بحث ...مولا بخواهد کریمانه برخورد، این جا که ثواب خاص به او می‌دهند، یعنی ثواب مطلق و ثواب...

ج: ببینید، ببینید نه، ببینید کسی که می‌خواهد کرم خودش را... دست خودش است. کرم خیلی کرم داریم، همه آدم‌ها را ببرد اگر خدا می‌گوید روی کرم عطا می‌کنم همه را ببرد بهشت. ببینید او کرم خودش را به چه نحو؟ می‌گوید حالا من این‌ها را می‌دهم حالا نخواسته بقیه را بدهد، شما گردنش می‌گذاری که باید به طریق اولی بقیه را هم بدهی؟ گفته اگر ثواب خاصی رسید، آن که معلوم است هر کسی برای خدا کارهایی انجام بدهد ثواب انقیادی را دارد. این می‌خواهد که ثواب، این کار ویژه می‌خواهد بکند. می‌گوید اگر آمد یک ثواب ویژه برای شما گفت، دل‌تان گرم، من همان ثواب ویژه را می‌دهم نه اصل الثوابی که عقل‌تان می‌گوید اگر کسی برای خدا چیزی را آورد مستحق ثواب است. این مدلول این اخبار، فلذا می‌بینید در هیچ کدام از این اخبار که رسیده، هیچ جا نگفته من بلغه استحباب شیء، مگر نمی‌توانست این جوری بگوید؟ فرمود من بلغه استحباب شیء، او وجوب شیء، این رفت به خاطر این که وجوب احتمال استحباب دارد، یک وجوب آورد، این «لَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» چرا این جوری نگفتند؟ این جور که می‌شد بگویی، همه این‌ها روی ثواب تمرکز کرده همه روایات، آن هم به نحو نکره، نگفته من بلغه الثواب، به نحو نکره فرموده است. این‌ها نشان می‌دهد که نه، این یک مطلب آخری است. غیر از آن ثواب مطلق است. غیر از آن ثوابی است که عقل درک می‌کند؛ یعنی یک ثواب ویژه‌ای گفتند. حالا شارع دارد می‌گوید این ثواب‌های ویژه‌ای هم که آمدند گفتند من همان ثواب‌های ویژه که دلت به آن خوش شده نه اصل الثواب، همان ثواب‌های ویژه‌ای که شنیدی و بلوغ به تو پیدا کرده، همان ثواب‌ها را خواهم داد.

بنابراین با توجه به این مطلبی که غیر واحدی از محققین هم برداشت کردند از این روایات که برداشت بعیدی نیست بنابراین ما بخواهیم بگوییم که اخبار من بلغ شامل روایاتی هم می‌شود که فقط بسنده کرده به این که استحباب دارد. یا بسنده کرده به این که وجوب دارد و ائِ ثوابی در آن ذکر نشده است، می‌خواهیم بگوییم آن‌ها هم مشمول اخبار من بلغ می‌شود، این ثابت نیست و از این اخبار نمی‌توانیم ثابت کنیم که آن‌ها هم مشمول می‌شوند.

س: قید غالبی نمی‌تواند باشد؟

ج: بله؟

س: قید غالبی نمی‌تواند باشد؟

س: نه

س: این من الثواب خاص را از این باب باشد که ...غالب روایات ثواب خاص بیان کرده

ج: نه، ببینید اگر قید غالبی بود لااقل باید در بعضی روایات این قید را نمی‌آوردند. این که ائمه مقید شدند، هر چه روایات در این باب از آن‌ها به دست ما رسیده است، با این قید گفته، با همین قید گفته، این این که از باب غالب هست نه، چون آن هم زیاد است. به آن شکل هم زیاد است که مطلقا گفته لهُ اجْر، برای او اجر است. نگفته اجر خاصی، اما این

روایات بعید نیست که این جوری باشد. پس بنابراین مقدمه‌ای بود که حالا خودش مطلبِ مستقلّ که یک تنبیهی است در مقام، حالا این مقدمه می‌شود برای بحث بعدی، آن تنبیهی که می‌خواهیم عنوان بکنیم که آیا اگر حالا فقیهی آمد گفت، آیا به قول فقیه ثابت می‌شود یا ثابت نمی‌شود که إن شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین